

## مردی از تبار صلحا

۱۳۶۰ به سال در آینده مجله دوم و اول های شماره در که «صلحاء تبار از مردی» عنوان با ای یادنامه از قسمتی rn قلم ایرج افشار در یادبود «اللهیار صالح» نوشته شده است و به مناسبت سالگرد فوت وی-۱۲ فروردین ۱۳۶۰- باز نشر می شود.

در آینده مجله دوم و اول های شماره در که «صلحاء تبار از مردی» عنوان با است ای یادنامه از قسمتی زیر متن rn سال ۱۳۶۰ به قلم ایرج افشار در یادبود «اللهیار صالح» نوشته شده است و به مناسبت سالگرد فوت وی-۱۲ فروردین ۱۳۶۰- باز نشر می شود.

rn

بسیار خدمات .زندمی موج (بیدگل و آران و کاشان) زادگاهش به اللهیار علاقه و شور و عشق نوشته این در rn زیادی که این بزرگ مرد به پیشرفت این خطه کرده است در لابه لای این سطور نمایان است. اللهیار مخصوصا علاقه بسیاری به آثار و ابنیه تاریخی داشته و در زمینه کشف و شناساندن آثار این منطقه بسیار تلاش کرده است. با خواندن این سطور هر چه بیشتر به مظلومیت و جفایی که در ما در پاسداشت و بزرگداشت این شخصیت بزرگ کرده ایم، پی خواهیم برد. شخصیتی که بسیار برای تاریخ و آبادانی این خطه تلاش کرده است، آیا حقش نیست خیابانی در این شهر به نام او باشد یا حتی همایشی یا یادبودی برای قدردانی از او به پا شود؟!

rn

پدرش دوستی سبب به او .است ایران تاریخ و فرهنگ پژوهشگران و نویسندگان ترین بزرگ از خود «افشار ایرج» rn با اللهیار، از کودکی در خانه صالح آمد و شد داشته است. افشار خود می گوید: «گزارف نیست اگر بنویسم که پنجاه سال با چهره محبوب صالح انس داشتم...». متن زیر قسمتی از یادبود ۲۴ صفحه ای اللهیار صالح به قلم ایرج افشار است. این یادبود در شماره های اول و دوم سال هفتم مجله آینده در فروردین و اردیبهشت سال ۱۳۶۰ چاپ شده است. این قسمت از نوشته که در زیر آمده، مربوط می شود به علاقه اللهیار به زادگاهش و فعالیت ها و خدمات او به این منطقه. آن را با هم می خوانیم:

rn

هر در و شد برگزیده نمایندگی به آنجا از دوبار .صالح به عموما کاشانیان و ورزیدمی عشق کاشان به صالح rn دوبار شهرت انتخابات آن شهر زیانزد شد. بار دوم (مجلس بیستم) مبارزه انتخاباتی او جنبه وطنی و ملی به خود گرفت. حبیب یغمایی قطعه ای در انتخاب صالح سرود که همان وقت در مجله یغما به چاپ رسید و اینک هم برای تجدید آن خاطره چاپ می شود. یاد باد آن روزهایی که با حبیب یغمایی و منوچهر ستوده به کاشان رفتیم و اگرچه صالح سرگرم فعالیت انتخاباتی بود ما را در چهارگوشه شهر گردش داد. این است قطعه یغمایی:

rn

داد یزدان که نعمتی ،تن سلامت از پس // آزادی بهتر دنیاست نعمت ز جمله rn

rn

داد آسان زدست نتوان که است مسلم // دشواری به نعمتی ار اوفند بدست rn

rn

داد آنجان راه به دنیا مردم مایه چه // داندمی آنکه دارد عزیزترش جان ز rn

rn

rn داد انسان نوع به یزدان که است فضیلتی // آزادی به سخن بیان و فکر مجال

rn

rn داد تاوان مال و جان از بایش گرچه و // نکشید آن از دست که آنم همت غلام

rn

rn داد گروگان خودسری سروری پاس به // خود شرافت و خود رای که طبع سفله چه

rn

rn داد فرمان آنکه از فرمان به بود که کسی // بترست ره هزار خود از خود حق سلب به

rn

rn \*\*\*\*\*

rn

rn داد کاشان به ای نماینده مرد بزرگ // بزرگ خدای اگر بود وفا و بود ثبات

rn

rn داد ایران شهر به درسی کاشان شهر که // کاشان آزادمردمان ز مباد تهی

rn

rn

rn

صالح زادگاه خود آران و بیدگل را بیش از اندازه دوست می‌داشت. همیشه که از آنجا صحبت می‌شد از گورستانش یاد می‌کرد. می‌گفت که از سنگ قبرهای آنجا درمی‌یابیم که در گذشته چه قصیه معتبری بوده است و چه بزرگانی داشته است. باغ فین و چشمه سلیمانی را بر بهترین گردشگاه‌های جهان مرجح می‌داشت. هر وقت بدان شهر می‌رفت از رفتن به باغ شاه (فین) غفلت نمی‌ورزید. باری نبود که زیر آن سروهای بلند تیره رنگ تنومند از قتل ناموجه و ناروای امیرکبیر یاد نکند. به قول مهندس محمد کیوان که از دوستان کاشانی صالح بود:

rn

بود خان تقی میرزا مقتل // فلک جفای کز باغ این از حیف rn

rn

(۵) صالح الهیار rn

rn

که گاهی .کرد آماده و مرمت مختصری بود شده ویران نیمه که را پدریش زیبای<sup>۱</sup> خانه بعد به چهل های سال در rn می‌توانست به آنجا می‌رفت و تنها چندی می‌ماند. در آنجا به سادگی و بی‌آلایشی زندگی می‌کرد. آرزویش آن بود که در آنجا بماند. اما همیشه می‌گفت به خاطر آسایش مهین بانو مجبور به اقامت در تهرانم.

rn

تحقیق بود کنشیده دست سیاست از که ۲۷ تا ۲۶ های سال در .بود گردیده شوق پای به را کاشان های آبادی غالب rn درباره کاشان و گذشته آن را زمینه اشتغال و تفنن خود ساخته بود. به هر آبادی که می‌رفت مساجد و آثار و ابنیه قدیم را می‌دید و مشخصات هر چه را قدیمی می‌یافت ثبت و ضبط می‌کرد. منقورات و کتابه‌ها و سنگ قبور را می‌خواند و از هرچه یادگار بود یادداشت بر می‌داشت و آن همه را در چند دفتر نوشته بود. در کتاب‌ها و متون گذشته نیز تجسس و تدقیق می‌کرد تا آنچه اخبار و اطلاع درباره کاشان هست همه را در آن دفترها گرد آورد. آن چند دفتر یادگاری است از شوق و عشق صالح به زادگاه خود و ثمره پژوهشی مفید. مجموعه‌ای است که مدتی در اختیار من بود تا مقداری از یادداشت‌ها متناسب و مرتبط با تاریخ کاشان تالیف عبدالرحیم ضرابی را از آن استخراج کنم و به صورت تعلیقات و حواشی ضمیمه چاپ دوم آن کتاب به چاپ رسانیدم.

rn

هنگامی که صالح کتاب مرآه قاسان (یعنی تاریخ کاشان) را در کتابخانه مجلس شورا یافت، عبدالعلی خان وزیری تبار (برادرزنش) عکسی از آن تهیه و به صالح تقدیم کرد. صالح آن را در اختیار من گذاشت و خواست که در مجله فرهنگ ایران زمین (۱۳۳۴) چاپ شود و من برای غلط گیری به مطبعه رنگین می رفتم، گاهی با من همراهی می کرد و برای دیدن اوراقی که از آن کتاب چاپ می شد پیاده از خانه اش تا بدانجا (در خیابان سعدی) می آمد و نمونه هایی را که از زیر دست احمد خندق آبادی بیرون می آمد با شعفی تمام می نگریست و بی تابانه می پرسید کی تمام و تجلید می شود؟! این کتاب بعدها به چاپ دوم و سوم رسید. برای چاپ سوم آن، مطالبی در احوال چند خانواده کاشان و جمعی از علمای آنجا تهیه کرد و داد که متأسفانه پس از تجلید کتاب از مطبعه در آمد و ناچار به صورت جزوه ای به نام ذیل تاریخ کاشان منتشر شد. باز در فکر آن بود که مطالبی دیگر برای چاپ چهارم آماده سازد. سه چهار روز قبل از نوروز که به دیدنش رفته بودم می گفت بعضی اضافات و الحاقات فراهم کرده ام.

rn

هنگام به کاشان تاریخی دیه سه به مربوط سلجوقی عصر قدیمی و وقفنامه از ای کهنه سواد کاشان در که وقتی rn تخریب دیوار خانه ای پیدا شد، صالح با تدبیری تمام توانست از آن عکس تهیه کند و باز آن را برای نشر در اختیارم گذاشت و در فرهنگ ایران زمین (۱۳۳۵) به چاپ رسید. پس از آن در صدد چاپ وقفنامه مسجد می رعماد کاشان برآمد. اسنساح و تصحیح آن را از حسین شهشهانی خواست و پس از اینکه آماده شد باز به فرهنگ ایران زمین داد و آن وقفنامه در سال ۱۳۳۶ به طبع رسید. مقصود آن است که هر برگ و نوشته ای را که درباره کاشان می یافت عزیز و گرامی می داشت و سعی می کرد که فوراً چاپ شود. در مدت چند سالی که مجتبی می نوی و یحیی مهدوی در صدد طبع مصنفات بابا افضل بودند مرتباً جوای پیشرفت کارشان بود. وقتی جلد اول آن را برایش به آمریکا فرستادم نوشت:

rn

آن خبر روز هر که ناگوار مطالب و زیاد گرفتاری ضمن در و رسید بابا افضل آثار جلد یک دیروز پست با ...» rn می رسید وصول کتاب مزبور مخصوصاً ملاحظه یادداشتی که پشت جلد آن به خط خودتان فرموده اید راستی خوشوقت شدم. در این دنیای آشفته خوشا به سعادت اشخاصی که خود را فقط با این عوالم صفا و حقیقت مشغول نمود (مانند آقایان دکتر مهدوی و مجتبی می نوی خدمت بزرگی با انتشار این کتاب که سال هاست آرزوی اینجانب می باشد انجام داده و از خداوند می خواهم که بدانها توفیق عطا فرماید. جلد دوم آن را نیز منتشر سازند.» (۳۰ اردیبهشت ۱۳۳۲)

rn

به دیدن همه مراسم و آداب محلی کاشان علاقه داشت. به هنگام گل چینی و گلاب گیری، سفر قمصر را فراموش نمی‌کرد. دو یا سه بار با او بودم. یک سفر با حبیب یغمایی و اصغر مهدوی به ارده‌ال رفتیم که از نزدیک آداب قالی شویان را ببینیم. سفر دلپذیر بود. به هر آبادی که می‌رسیدیم صالح دیدنی‌های تاریخی را یک یک نشان می‌داد و تاریخی از آن بر می‌گفت. به اصطلاح معروف «قباله کهنه» آنجاها شده بود.

rn

و ور پيله و تاجر و کاسب و زارع و عالم از اعم، داشت خاست و نشست طبقه هر از کاشان مردم با صالح rn کارگر. هر بار که به کاشان می‌رفت سعیش بر آن بود که یک بار به طور ساده و معمولی در دکان میرزا جعفر کبابی غذا بخورد. تجمل پرست و تکبر مزاج نبود.

rn

راه این در است صالح پشتکار و کوشش و همت مرهون زیادی حدود تا آن آبادانی و کاشان شهر شدن تازه rn همه را ترغیب و تحریض می‌کرد. ضمناً در همه جا سعی داشت که هیچ اثر تاریخی از میان نرود. روزی که شنید بنای شاه سلیمانی میدان مدخل شهر را خراب کرده‌اند (یک سال و نیم پیش) گفت بالاخره طمعکارها کار خود را کردند. سال‌ها بود که چنین قصدی داشتند و صالح نمی‌گذاشت.

rn

کوشیدمی همیشه (بیدگل و آران در) هلال محمد امامزاده و کاشان در سلطانی مدرسه های کتابخانه توسعه در rn آنچه کتاب در طول مدت حیات خریده بود یا دریافت کرده بود همه را به تدریج به کتابخانه‌های کاشان می‌بخشید و درین سال‌های اخیر فقط به کتابخانه آران و بیدگل. در وصیت نامه خود نیز قید کرده است که مخارج تشریفات مربوط به وفات او را به این کتابخانه بدهند.